

تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی رحمته الله

مقرر	مرتضی اسدیان لایمی	جلسه	۱۰	تاریخ	۱۴۰۴ / ۱۰ / ۱۱
عنوان ۱	فصل سوم: مسئولیت و وظایف متقابل مردم و حاکمیت در عرصه فرهنگ اجتماعی				
عنوان ۲	<p>مطلب چهارم: نقش تقلید در تکوین و انتقال فرهنگ اجتماعی</p> <ul style="list-style-type: none"> ❖ مقدمات سه گانه در باب ماهیت تقلید ❖ وظیفه نخست حاکمیت: واگذاری جایگاه های برجسته به صالحان <ul style="list-style-type: none"> ➤ ضرورت ثبات مدیریتی و پرهیز از تغییرات بی ضابطه ❖ وظیفه دوم و سوم: چهره سازی صحیح و حمایت از نخبگان آگاه <ul style="list-style-type: none"> ➤ ترویج فرهنگ انتخاب «أحسن» در امور اجتماعی ➤ تمایز فقه خرد و فقه کلان در اجرای اصل برائت و احتیاط ➤ مسئولیت های متقابل حاکم و امت در تأمین مصالح اجتماعی 				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به بررسی نقش کلیدی «تقلید» در شکل گیری فرهنگ و هویت اجتماعی و تکالیف متقابل حاکمیت و مردم در این عرصه می پردازد. تقلید، پدیده ای عام در میان موجودات زنده است که در جوامع انسانی به دو گونه «تقلید آگاهانه و مبتنی بر حجت» و «تقلید کورکورانه و بدون دلیل» تقسیم می شود. حاکمیت اسلامی وظیفه دارد با ترویج الگوهای شایسته، زمینه هم سازی جامعه با فرهنگ صالح را فراهم آورد. نخستین وظیفه حاکمیت در این راستا، واگذاری جایگاه های برجسته مدیریتی، اقتصادی و فرهنگی به افراد صالح است.

دومین و سومین وظیفه حاکمیت، «چهره سازی» از شخصیت های سلیم النفس و حمایت از عالمان آگاهی است که در ترویج فرهنگ متعالی اثرگذارند. ترویج فرهنگ انتخاب «أحسن» (بهترین گزینه) حتی در میان گزینه های خوب، یک تعلیم قرآنی است که از آیاتی نظیر: «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» و «يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» استنباط می شود.

از منظر فقهی، در مسائل کلان اجتماعی و سیاسی، حاکم شرع نمی تواند با تمسک به «اصل برائت»، از رعایت مصالح ضروری جامعه چشم پوشی کند؛ زیرا ادله برائت امتنانی هستند و اجرای آن در جایی که مصلحت عمومی در خطر است، خلاف امتنان بر امت خواهد بود. لذا در فقه نظام، حاکم موظف به رعایت احتیاط و تأمین «ما یصلحهم» (آنچه به صلاح مردم است) می باشد. در نهایت، این پیوند متقابل با اصل «النصیحة لأئمة المسلمین» تکمیل می شود؛ بدان معنا که حاکم مکلف به تأمین مصالح است و مردم نیز وظیفه دارند در جهت اصلاح امور، نصیحت و مشورت صادقانه را از اولیای امور دریغ نورزند؛ چنان که حضرت سیدالشهداء علیه السلام هدف از قیام خود را «لَطَلَبِ الإِصْلَاحِ فِي أُمَّتِي» بیان فرمودند.

درآمد بحث

بحث اصلی ما در مبحث سوم، فرهنگ و هویت اجتماعی بود که درباره مطالبی از آن بحث می‌کنیم. مطلب نخست را پیش‌تر بررسی کردیم که ناظر بر نقش حاکمیت در ایجاد و تقویت فرهنگ و هویت اجتماعی بود. مطلب دوم نیز پیرامون مسئولیت حاکمیت در برابر فرهنگ اجتماعی بود. اکنون در فصل سوم هستیم که به مسئولیت و وظایف متقابل مردم و حاکمیت در عرصه فرهنگ اجتماعی می‌پردازد؛ مطالبی را در این رابطه بحث کردیم. مطلب سوم که آخرین موضوع مورد بحث ما بود، به مسئولیت مشترک مردم و حاکمیت در قبال فرهنگ اجتماعی اختصاص داشت. بیان شد که هم مردم مسئول‌اند و هم حاکم و حاکمیت. آیاتی را در این زمینه بررسی کردیم و آن بحث به پایان رسید.

مطلب چهارم: نقش تقلید در تکوین و انتقال فرهنگ اجتماعی

اکنون بحث ما به مطلب چهارم رسیده است که همانا نقش تقلید در ایجاد فرهنگ اجتماعی است. مقدماتی را در این باب مطرح نمودیم و در طی این مطلب گفتیم که حاکمیت در این رابطه وظایفی بر عهده دارد؛ یعنی با توجه به اینکه تقلید نقش بسیار گسترده‌ای در ایجاد فرهنگ عمومی یا فرهنگ اجتماعی ایفا می‌کند، و با عنایت به وظایفی که حاکمیت در ایجاد و تقویت فرهنگ اجتماعی دارد، باید به مسأله تقلید به‌طور ویژه پردازیم؛ چراکه تقلید یکی از مهم‌ترین راه‌های ترویج و تقویت فرهنگ صالحه یا احیاناً فرهنگ غیر صالحه است. مطالبی را پیش‌تر بحث کردیم و امروز بحث ما پیرامون وظایفی است که حاکمیت در این رابطه دارد.

مقدمات سه‌گانه در باب ماهیت تقلید

در مطالبی که قبلاً مطرح شد، سه مقدمه بیان کردیم؛ در مقدمه اول گفتیم که این تقلید در میان موجودات زنده وجود دارد و اختصاصی به انسان ندارد، بلکه موجودات در رفتارهای عمومی‌شان از یکدیگر تقلید می‌کنند. در مطلب دوم گفتیم که ما دوگونه تقلید داریم: تقلید آگاهانه و تقلید کورکورانه یا تقلید بدون دلیل. تفاوت است میان تقلید «بِالْحُجَّةِ» و تقلید «مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ». آن تقلیدی که «مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ» است، تقلید کورکورانه محسوب می‌شود. مطلب سوم نیز که بحث کردیم این بود که حاکمیت در رابطه با ایجاد هم‌سازی یا ترویج تقلید از صالحین برای ایجاد فرهنگ صالح در جامعه، وظایفی دارد. ما این وظایف را برشمردیم؛ البته این شمارش ما حصری نیست؛ بلکه استقرایی است و به اندازه استقراء خودمان بیان می‌شود.

وظیفه نخست حاکمیت: واگذاری جایگاه‌های برجسته به صالحان

وظیفه اول از وظایف حاکمیت در این رابطه این است که جایگاه‌های برجسته که در چشم مردم و در برابر دیدگان جامعه است، باید به صالحان سپرده شود. این جایگاه‌های برجسته اعم از جایگاه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی و انتظامی است؛ هر جا جایگاه برجسته‌ای وجود دارد که فردی در آن قرار می‌گیرد و در معرض دید مردم است و مردم به او می‌نگرند، باید فردی صالح باشد.

تبیین جایگاه نگاه و الگوبرداری در تربیت اجتماعی

در روایتی آمده است که نگرستن چقدر تأثیر دارد؛ که شاید مستقلاً به آن متعرض شویم. در آنجا از نگاه کردن به ملوک و متکبران نهی شده و مکروه دانسته شده است؛ یعنی به آنها نگاه نکن. وقتی این شاه جبار یا ملک جبار با طمطراق و خدم و

حشم خود از جایی عبور می کند، نباید به او چشم بدوزی. مسأله نگاه کردن بسیار حائز اهمیت است؛ چنان که گاهی به آیات مربوط به عذاب نازل بر قوم لوط متعرض شدیم؛ آنگاه که فرشتگان آمدند و به حضرت لوط علیه السلام خبر دادند و گفتند که نیمه شب اهل خود را بردار و بروید: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ» پس، خانواده ات را در اواخر شب با خود بردار، و از اینجا ببر؛ و خودت به دنبال آنها حرکت کن؛ و کسی از شما به پشت سر خویش ننگرد؛ مأمور هستید بروید! ^۱. «لا يلتفت» یعنی به پشت سر نگاه نکن؛ یعنی به آن قریه ای که عذاب بر آن نازل می شود و محکوم به عذاب است، حتی نگاه هم نکن. باز در روایات داریم که نگاه کردن به کسی که در حال معصیت است، کراهت دارد؛ اینها تعلیمات بسیار مهمی است. همچنین این آیه هست: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن! اینها شکوفه های زندگی دنیا است؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است! ^۲. البته این مرتبه ای فراتر است و دیگر تنها بحث معصیت نیست؛ بلکه می فرماید حتی به اهل دنیایی که مثلاً می بینید کاخی زیبا ساخته اند، نگاه ندوزید. البته این سفارش به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما اختصاص به حضرت ندارد؛ یعنی به اینهایی که ما زیبایی های زندگی دنیا را به ایشان داده ایم، چشمت را دراز نکن و با حسرت منگر؛ به خانه خوب، ماشین زیبا و زندگی اشرافی و تشریفاتی. همین که آدمی این گونه نگاه کند، مصداق این شعر می شود که «از دست دیده و دل هر دو فریاد / هر آنچه دیده بیند دل کند یاد». وقتی انسان نگاه کند، تعلق در دلش ایجاد می شود و از این سبک زندگی خوشش می آید و به دنبال آن می رود تا شبیه آنها شود. تصور، تصدیق می آورد و تصدیق هم جاذبه و کشش ایجاد می کند.

ضرورت ثبات مدیریتی و پرهیز از تغییرات بی ضابطه

بله، این وظیفه اولی است که حاکمیت موظف است افراد صالح را در جایگاه های شایسته بگمارد. نباید به این بهانه که مثلاً ما باید در به کارگیری افراد عدالت به خرج دهیم، از هر قومی یکی را بالا بیاوریم؛ یکی می گفت «گردش نخبگان»، دیگری چیز دیگری می گفت. واقعیت این است که این مسائل تنقیح نشده است. کسانی که این حرف ها را می زنند نمی خواستند برخلاف شرع سخن بگویند؛ اما چون با این مسائل آشنا نیستند، موضوعات به درستی تبیین نشده است. یکی می گفت اصلاً «تغییر» فی نفسه خوب است و اگر کسی مدتی کار کرده باید او را عوض کرد؛ چه سخن بیهوده ای! اگر کسی خوب کار کرده و فردی متدین در جایگاهی است که در آن جا افتاده و مردم نیز از او الگو می گیرند و راضی هستند، صرف گذشت زمان نباید ملاک تغییر باشد. من این سخنان را از برخی مسئولین در سطوح بسیار بالا شنیده ام؛ اما نه، تغییر در همه جا درست نیست. بله، تغییر در یکجا درست است؛ آنجا که کسی زیاد کار کرده و اکنون فردی بهتر از او یافت شده است؛ در اینجا «تبدیل به احسن» بسیار نیکو و به جاست. اما حتی «تبدیل به مساوی» نیز مطلوب نیست؛ زیرا اگر فرد جدید با قبلی برابر باشد، فرد قبلی در آن تشکیلات جا افتاده است و با تعویض او، تشکیلات ناپایدار می شود. ثبات و پایداری یک مجموعه، خود نقطه ای مهم و ضروری است. نمی دانم چرا این حرف ها در میان برخی مسئولین شایع شده بود که تغییر و تحول و جابه جایی الزامی است؛ آنها که می گویند «Change»، چون هدف یا معیار مشخصی برای مدیریت ندارند، می گویند فرقی نمی کند و به قول شما کلاه سرشان می رود؛ یعنی مردم به شکلی از نارضایتی خارج می شوند؛ درحالی که هدف این است که مردم فریب بخورند.

۱. سوره حجر: ۶۵.

۲. سوره طه: ۱۳۱.

باری، مطلب نخست این بود که در جایگاه‌های برجسته‌ای که در منظر مردم است باید از صالحین استفاده شود؛ زیرا این امر «تقلید» ایجاد می‌کند و نگاه مردم خواه ناخواه به تقلید می‌انجامد. تقلید چنان است که حتی در مورد معلم مدرسه نیز صدق می‌کند؛ معلم در چشم شاگردان است. من نمی‌دانم آیا این کار درستی است که تشکیلاتی درست کنیم و بگوییم هر کس می‌خواهد ثبت نام کند، بسم الله الرحمن الرحیم، بفرمایید معلم شوید! این گونه نمی‌شود. معلمی که از حضرت امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «شغل انبیاست»، نباید این طور باشد که هر کس ثبت نام کرد بپذیریم. یا در مورد قضات؛ مثلاً در دفتر ثبت قضات در فیضیه راه انداخته بودند. آیا قاضی شدن به این است که بگوییم بیایید ثبت نام کنید؟ قاضی را باید انتخاب کرد، باید گزینش کرد. یکی از مشکلات ما این است که برخی متصدیان امور، حوصله زحمت زیاد ندارند؛ چون کار درست، زحمت دارد؛ گشتن، یافتن و آشنا شدن زمان بر است. آنها می‌خواهند امور به آسانی پیش رود و نتیجه‌اش همین می‌شود. اینها همه، جایگاه‌های برجسته هستند: قاضی، امام جماعت، امام جمعه. البته در مورد امام جمعه می‌بینم که قدری تحقیق و بررسی و گزینش دقیق وجود دارد. بله، در دفتر ثبت نام عمومی نباید این گونه باشد، آنجا برای عموم مؤمنین معیار دیگری است. بله، شرط عدالت در تصدی هر نوع پست مدیریتی، یکی از مهم‌ترین مسائل است؛ اما حرفی که ما می‌زنیم فراتر از آن است. حتی اگر فرد اختیار دخل و تصرف در اموال و نفوس مردم را نداشته باشد، همین که در چشم مردم است، مدام در تلویزیون ظاهر می‌شود و سخن می‌گوید، بسیار مهم است.

وظیفه دوم و سوم: چهره‌سازی صحیح و حمایت از نخبگان آگاه

وظیفه دومی که حاکمیت در این عرصه دارد، ترویج چهره‌های برخوردار از سلامت در اعتقاد و سلوک است؛ ترویج این چهره‌ها یا به اصطلاح «چهره‌سازی». بله، چهره‌سازی مهم است و باید مشخص شود که شما چه کسی را به عنوان «چهره» مطرح می‌کنید. اینها اثرگذار است. اگر اکنون در کشور می‌بینیم که در برخی طبقات و نسل‌های جامعه انحرافات پدید می‌آید، یکی از دلایل همین است که چهره‌هایی ترویج شدند که از اساس کارشان خراب بوده است؛ چهره‌های خراب و ناجور. وظیفه سوم حاکمیت، حمایت از برجستگان صالح جامعه، به ویژه عالمان آگاه است که در ترویج فرهنگ صحیح میان اقشار مردم اثرگذارند. این افرادی که می‌توانند فرهنگ خوب و صالح را در جامعه جا بیندازند و بر طبقات مختلف تأثیر بگذارند، باید حمایت و ترویج شوند. حمایت از آگاهان بسیار ضروری است و البته عالمان آگاه نیز باید وظیفه شناس باشند؛ که یکی از مهم‌ترین وظایفشان ترویج فرهنگ سالم، صحیح و متعالی است.

ترویج فرهنگ انتخاب «أحسن» در امور اجتماعی

مطلبی را که شاید بعدها بیشتر به آن بپردازیم، روایتی است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»؛

همانا خداوند عز و جل کارهای بلندمرتبه و شریف را دوست دارد و کارهای پست و فرومایه را خوش نمی‌دارد.

در جامعه همواره باید تشویق به «بهترین‌ها» و انتخاب بهترین‌ها حاکم باشد. من زمانی می‌اندیشیدم که راز این آیات درباره تورات چیست که می‌فرماید وقتی الواح را نازل کردیم، گفتیم: «... فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكَ يَا خُدَّوَا بِأَحْسَنِهَا...» پس آن را با

جدّیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آنها عمل کنند!'. نکته اش چیست که می گوید: «بِأَحْسَنِهَا»؟ شاید در آنجا «أحسن»، افعال تفضیل نباشد و به معنای عمل نیکو باشد؛ اما در اینجا ظاهرش افعال تفضیل است؛ یعنی بهترینش را برگزیند. حتی در وحی الهی نیز می گوید بگرد و آن تعلیمی را که برتر است انتخاب کن. درست است که خدا راه درست را نشان داده و می توان آن را پیش گرفت، اما باید جامعه را چنان تربیت کنیم و مردم را عادت دهیم که در هنگام انتخاب، همواره به سراغ گزینه بهتر بروند، حتی از میان خوب ها. در میان خوب ها هم به «خوب» قانع نشوید و به دنبال «بتر» باشید: «يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا». این مسأله «أحسن ها» در این آیه نیز آمده است: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...» همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند^۱. معنای این آیه این نیست که هر سخنی را بشنوند حتی اگر باطل باشد؛ خیر، در منطق قرآنی، قول باطل اصلاً «قول» محسوب نمی شود. می فرماید همین سخن صحیح را هم که می شنوی، دقت کن و احسن آن را برگزین. عباد صالح و برجسته الهی از میان سخنان صحیح و غیر باطل، آن قول «أحسن» را برای اتباع انتخاب می کنند: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ». در اینجا یک «یستمع» داریم و یک «یتبع»؛ برای اتباع و پیروی باید «أحسن» را برگزید، اما برای استماع، شنیدن هر کلام صحیحی اشکال ندارد؛ هر چند استماع باطل غلط و منهی است. خلاصه این تعلیم الهی که در هر چیزی «أحسن الأمور» را برگزینیم، فرهنگ مهمی است که باید ترویج شود.

بررسی ماهیت اوامر ارشادی و مولوی در حوزه عقل و شرع

پرسشگر: آیا در این امر الزامی وجود دارد یا صرفاً ارشادی است؟

استاد: بله، در آن الزام نیست؛ اما قطعاً استحباب مؤکد دارد؛ یعنی امر، امر طلبی است نه صرفاً ارشادی. امری است که نشان دهنده محبوبیت افزون تر و اشد محبوبیت هاست. اینکه حکم عقل چگونه بگوید، باید دید؛ برخی گمان می کنند هر جا حکم عقل باشد، اگر امر شارع آمد حتماً ارشادی است، درحالی که چنین نیست. آن حکم عقلی ارشادی است که شارع نتواند در آن حوزه امر و نهی کند، مانند: عقلی «ما قبل التشریح» یا عقلی «ما بعد التشریح». اگر در عقل ما قبل التشریح امر و نهی بیاید، قطعاً ارشادی است؛ چون اصلاً حوزه کار مولوی شارع نیست. اگر در حوزه عقل ما بعد التشریح باشد، مانند: «أطيعوا الله»، باز هم لازم نیست حتماً حمل بر ارشادی کنیم؛ هر چند ابتدا ارشاد به حکم عقل است؛ اما پس از ثابت شدن وجوب اطاعت خدا، دیگر «أطيعوا الرسول» حکم ارشادی نیست؛ بلکه حکمی تشریحی و مولوی است. هیچ منافاتی ندارد که در جایی عقل حکم کند و در همانجا حکم مولوی هم داشته باشیم؛ یعنی مولی بگوید این کار را باید انجام دهی. تا پیش از آمدن حکم مولوی، اطاعت و معصیتی (به معنای شرعی) وجود ندارد، هر چند عقل بگوید این کار خوب است؛ اما اطاعت و معصیت زمانی پیش می آید که اعمال مولوی گری شود.

پرسشگر: پس اگر ارشاد عقل باشد، باز هم می تواند طلبی و مولوی باشد؟

استاد: در این صورت از اصطلاح خارج می شود. وقتی می گوییم حکم ارشادی است، در اصطلاح اصولی یعنی مولوی نیست و در مقابل مولوی گری به کار می رود. لذا می گوییم مثلاً «حُسن احتیاط» هم می تواند مولوی باشد و هم ارشادی. بله، «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلَ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ»؛ آن حکم شرع اتفاقاً در همان حوزه حکم عقل است. این قاعده مربوط به احکام عقلیه پیش از تشریح است، مانند وجوب نظر، وجوب فحص و وجوب استدلال برای اثبات وجود خدا. عقل حکم می کند که باید

۱. سوره اعراف: ۱۴۵.

۲. سوره زمر: ۱۸.

به دنبال یافتن خدا و دین بود؛ این حکم عقل «قبل الشرع» است. حکم «بعد الشرع» این است که پس از ثبوت شرع، عقل می‌گوید باید از آن اطاعت کنی. ما یک سری احکام عقلیه هم‌زمان و هم‌دوش با احکام شرعیه داریم. اگر ثابت شد حکمی، حکم عقل است. نه صرفاً عادت یا عرف. باید دید از چه بابی است. برخی مدعیان فلسفه گمان می‌کنند احکام عقلیه فقط مخصوص «حسن و قبح عقلی» است؛ درحالیکه بخشی از احکام عقلیه مربوط به عقل عملی (همان حسن و قبح) است و ما از حسن و قبح عقلی کمتر می‌توانیم به حکم شرعی برسیم. ما یک سری احکام عقلیه نظری داریم، مانند «يَجِبُ الْمَعْلُولُ بِوُجُوبِ عِلَّتِهِ» یا بالعکس. ما وجوب مقدمه واجب را از کجا اثبات می‌کنیم؟ با حکم عقل. اما این چه وجوبی است؟ می‌گوییم وجوب مولوی نیست؛ چراکه اطاعت و عصیان مستقل و عقاب مستقل ندارد. یعنی اگر کسی مقدمه واجبی را ترک کرد و در نتیجه خود واجب را هم ترک نمود، دو بار عقاب نمی‌شود؛ بلکه یک عقاب دارد. این هم حکم عقل در حوزه تشریح است که اگر حکم شرعی در اینجا بیاید، باز هم ارشادی خواهد بود. البته در اینجا اشتباه بزرگی که برخی در اصول مرتکب می‌شوند، خلط بین «حکم غیری» و «حکم مقدمی» است. ما احکام غیریه شرعیه داریم و لازم نیست همواره ارشادی باشند؛ مانند وجوب طهارت برای نماز. این وجوب غیری است نه صرفاً مقدمه عقلی. اینجا خلط می‌کنند بین وجوب طهارت یا تطهیر لباس؛ اینها وجوبات شرعیه هستند؛ اما وجوب شرعی غیری؛ یعنی «لأجل الغير».

تمایز فقه خرد و فقه کلان در اجرای اصل برائت و احتیاط

بسیار خوب، ادامه بحث را پی بگیریم. بله، انجام عمل «حسن» خوب است اما به مرتبه «أحسن» نمی‌رسد. مثلاً کسی نماز شب می‌خواند اما هفتاد بار استغفار نمی‌کند یا برای چهل مؤمن دعا نمی‌کند؛ او کار خوبی انجام داده اما «کار بهتر» را نکرده است. در اینجا بازخواست نمی‌شود و اجر خود را دارد. اما در مسائل سیاسی و مسائلی که مصالح جامعه در گرو آنهاست، رعایت «مصلحت» یا رعایت «أصلح» واجب است؛ هم بر حاکم واجب است و هم بر عامه مردم. ما در فقه نظام گفتیم که حاکم نمی‌تواند در این‌گونه جاها «اصالة البرائة» جاری کند؛ یعنی اگر احتمال مصلحت اجتماعی در کاری وجود دارد و مصلحتی ضروری در میان است، نمی‌تواند بگوید اصل بر برائت است و انجام آن بر من واجب نیست. خیر، در اینجا باید «اصل احتیاط» جاری کند. چرا؟ زیرا دلیل برائت «(رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ)» امتنانی است و در اینجا اجرای برائت، خلاف امتنان بر مردم است. این امتنان باید برای امت باشد؛ پس اگر حاکم بخواهد تصمیمی بگیرد که احتمال مصلحت الزامی در آن است، نمی‌تواند به برائت تمسک کند. من در فعل فردی خود می‌توانم در شبهه وجوبیه برائت جاری کنم؛ اما در فعل اجتماعی و فقه کلان، اصول متفاوت است. نه اینکه اصول جدیدی بیاوریم؛ بلکه همان اصول در اینجا به گونه‌ای دیگر اجرا می‌شود. بنابراین در فقه کلان، در موارد احتمال مصلحت الزامی، نمی‌توان برائت جاری کرد.

مسئولیت‌های متقابل حاکم و امت در تأمین مصالح اجتماعی

پرسشگر: آیا از این آیه می‌توان برای وجوب مصلحت استفاده کرد؟

استاد: نه؛ از این آیه نمی‌توان مستقیماً استفاده کرد. مسأله مصلحت باب دیگری است و روایات خاص خود را دارد. روایات بسیاری داریم که تکلیف مردم را نسبت به حاکم و تکلیف حاکم را نسبت به مردم تبیین می‌کند. تکلیف حاکم نسبت به مردم این است که باید مصلحت آنها را تأمین کند؛ «ما يُصْلِحُهُمْ» را دنبال کند. مردم نیز تکلیفی نسبت به حاکم

دارند و آن «ارشاد به خیر» است. من دنبال معنای عبارت: «التَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ»^۱ بودم؛ معنایش همین است. یعنی اگر دیدند چیزی مصلحت اجتماع است، باید آن را به حاکم تذکر دهند. همچنین در مشورت، «النصح عند المشورة» واجب است. اگر با شما مشورت شد و دانستید مصلحت در چیست، نگفتن آن، خلاف تکلیف است. خلاصه آنکه «التَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ» از واجبات است و هر آنچه مربوط به «ما یصلح المسلمین» است، بر هر کسی که توانش را دارد، چه حاکم و چه محکوم، واجب است. فرمایش حضرت سید الشهداء علیه السلام که فرمود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّتِي» از همین باب است. در آیات کریمه نیز داریم: «... فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» آنها که ایمان بیاورند و [خوشتن را] اصلاح کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند^۲ و یا از قول حضرت شعیب علیه السلام در سوره هود: «... إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ...» من جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم - نمی خواهم^۳.

و صلی الله علی محمد و آل محمد



۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَوْمَ مِثِّي فَقَالَ: ... ثَلَاثٌ لَا يُعْلَى عَلَيْهِنَّ قَلْبُ عَبْدٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ التَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ ...» رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در روز منی خطبه خواند و فرمود: ... سه چیز است که دل هیچ بنده مسلمانی نسبت به آنها خیانت (و کینه) نمی ورزد: ۱. خالص کردن عمل برای خدا ۲. خیرخواهی برای پیشوایان (و رهبران) مسلمانان ۳. و همراهی با جماعت آنان؛ [بحار الأنوار؛ ج ۲، ص ۱۴۸].

۲. سوره انعام: ۴۸.

۳. سوره هود: ۸۸.